امروز بنا بر نقل مشهور سالروز ولادت پر خیر و برکت حضرت ثامن الحج امام ابوالحسن الرضا ؟ع؟ است.که روز یازدهم ذی القعده از سال 148 هجری از مادر بزرگوارشان تُکتَم یا نجمه در مدینه متولد شدند. تقریبا 16 روز بعد از شهادت امام صادق ؟ع؟ بوده یعنی روز 25 شوال از سال 148 شهادت امام صادق ؟ع؟ بوده و 16 روز بعد روز یازدهم ذی القعده همان سال ، سال 48 ولادت امام رضا ؟ع؟ بوده و تشریع یعنی تصریح بر امامته همه ی 12 امام از طرف خود پیغمبراکرم شده رسول اکرم همه ی 12 امام را با همه ی مشخصاتشان بیان فرموده بعد هر امامی هم امام بعد از خودش را معرفی کرده و مشخصاتشان را بیان کرده. امام کاظم ؟ع؟ در جمع فرزندانشان فرمودند هَذَا أَخُوكُمْ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَالِمُ آلِ مُحَمَّدٍ فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَدْيَانِكُمْ وَ اِحْفَظُوا مَا يَقُولُ لَكُمْ فَإِنِّي سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلاَمُ غَيْرَ مَرَّةٍ يَقُولُ لِي إِنَّ عَالِمَ آلِ مُحَمَّدٍ لَفِي صُلْبِكَ وَ لَيْتَنِي أَدْرَكْتُهُ فَإِنَّهُ سَمِيُّ أَمِيرِ اَلْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ [[1]](#footnote-1) امام کاظم ؟ع؟ به فرزندانش می فرمود که این برادرتان علی بن موسی عالم آل محمد است و هر چه که سوالاتی از ادیانتان دارید از او بپرسید و فرمان او مُطاع است از فرمان او اطاعت کنید ؛ زیرا پدر من مکرر به من می فرمود که عالم آل محمد در صلب تو است و از صلب تو خواهد به وجود آمد و کاش من می دیدم او را. امام صادق ؟ع؟ آرزو می کرد که من ببینم اون عالمی که از صلب تو خواهد بیرون آمد او سمی هم نام است با امیرالمومنین علی ؟ع؟.چون در میان امامان چهار امام به نام علی هستند که حرمت مخصوص به خود دارند همانطور که إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ [[2]](#footnote-2) تو 12 ماه 4 ماه به فرموده ی قرآن ماههای حرام حساب می شوند یعنی ماههای محترم 4 ماه ماههای محترمند ذی القعده ذی الحجه محرم ماه رجب. در امامان هم 4 امام به نام علی نامیده شده اند امام اول امام چهارم امام هشتم و امام دهم که حرمت و فضیلت خاصی به خودشان دارند.حالا مطلبی که لازم هست توجه داشته باشیم در ایام شهادت و ولادتشان که مورد بحث قرار می گیرد مسئله ی تولی و تبری است که دو مطلب اساسی است در مذهب ما.تولی نسبت به خاندان عصمت و تبری نسبت به دشمنانشان. تولی یعنی دوس داشتن گرایش پیدا کردن رغبت از خود نشان دادن و کسی را ولی خود اتخاذ کردن سرپرست، صاحب اختیار قرار دادن این تولیه نسبت به خاندان عصمت این هم داریم.اون هم ، هم در مرحله ی اعتقاد هم در بعد اخلاق و هم در بعد عمل. هم در اعتقاد تولی داریم هم در اخلاق هم در عمل وظیفه اینه حالا ما نداشته باشیم مطلب اینه ولی وظیفه اینه و تبری نسبت به دشمنانشان.گاهی تولی و تبری گفته می شود ولی صحیح همان تولی و تبری است یعنی بیزاری جستن از دشمنانشان هم در بُعد اعتقاد هم در بُعد اخلاق هم در بُعد عمل. به کلی از دشمنان اهل بیت تبری باید داشته باشیم بیزاری تنفر اعتقاداً اخلاقاً عملاً. هر دو در این سه بعد است. ما در مرحله ی اعتقاد ، اعتقاد داریم که خداوند حکیم که دین را مقرر فرموده و برنامه ی زندگی انسان تا به حیات ابدی برسد این متاع بسیار بزرگیه. ما روی این میخ خیلی باید تکیه کنیم. قرآن دین را عامل حیاتی معرفی می کند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ[[3]](#footnote-3)1 ای باورداران متوجه باشید خدا و رسول شما را دعوت می کند به عامل حیاتی اونی که شما را زنده میکند دین است که شما را زنده خواهد کرد در دنیا در آخرت نباشد تو مرده ای معلوم می شود که تا دین نباشد انسان بی دین مرده است یعنی حیات انسانی ندارد حیات حیوانی دارد.نفس می کشد راه می رود می خورد می خوابد اعمال غرائض می کند مثل سایر حیوانها. این حیات انسانی ندارد دین دار اونی که دین دارد و دین را شناخته است متدین شده او زنده است به حکم قرآن این مطلب خیلی مهمه ولذا این عامل حیاتی که شما را زنده می کند باید در اختیار کسی قرار داده بشود که مصونیت بدهد به اون از همه ی انحرافات،کجی، اعوجاج، خسته نگه دارد خب حالا حیاتیه ولذا ما معتقد هستیم که این دین باید دست معصوم بیفتد باید معصوم برش حاکم باشد.در همه ی مراحل سایه ی معصوم بر سر این دین باشد اگر نباشد اصلا دین در کار نیست.خب شما یک ماده ی غذایی را حاضر نیستید به دست کسی بسپارید که احتمال می دهید ماده ی سمی درش بریزد مسمومه همین که احتمال می دهید بهش نمی دهید برای این که عمر حیاتی شماست مایه ی مرگ است اگر این ماده ی غذایی دست کسی بیفتد که احتمالا نظر سوء دارد خب نمی دهید.پولتان را به همه نمی سپارید یک میلیون ده میلیون به همه می دهید به کسی که مطمئن هستید که طمع نمی کند خب دین از همه بالاتره ولی پول و ماده ی غذایی مال حیات حیوانی ماست دین عامل حیات انسانیه نمی شود دین را به دست هر کسی سپرد. ولذا هم در مرحله ی تشریع شروع می شود خدا تصریح می کند خب مقام مصونیت از هر نقصیه بعد پیغمبر که وحی بهش نازل می شود معصوم باید باشد نمی شود هر کسی خدا را وحی کند به او بسپارد به او باید معصوم باشد همان نحوه ای که او لازمه معصوم باشد لازمه بعد از او کسی می خواهد تا روز قیامت این متاع گران بها و عامل حیات ابدی نگه دارد باید معصوم باشد هم تشریعاً هم تبلیغاً هم تبییناً.تشریع مال خداست تصریح می کند.تبلیغ مال پیغمبر اکرمه که ابلاغ می کند میگه این پیام از خدا به من رسیده مال شماست تبین مال امامه چون این تا قیامت هست این دین و پیغمبر بالای سرش نیست مدت زمانی محدود بوده و گفته مطالبی که لازم بوده و بعد تا قیامت این دین هست تا قیامت دین حفظ می خواهد مصونیت می خواهد شبهاتی پیش می آید مشکلاتی پیش می آید حوادثی هست باید کسی باشد معصوم در راس این دین که از همه ی خدشه ها حفظ کند پس در تشریح عصمت و مصونیته در تبلیغش عصمته در تبیین هم عصمته. باید حکم عقل اینه عقل میگه عامل حیات ابدی را نمی شود شل گرفت سست گرفت.از خدا برسد به نبی معصوم سپرده شود به دست امام معصوم ولذا اون نقطه ی افتراق ما از اهل تسنن همین جاست افتراق ما.در بعضی مسائل با هم اتفاق داریم مثلا در این که باید جامعه زعیم داشته باشد زمامدار اینو همه متفقند اونها هم می گویند ما هم میگیم.پس همیشه همین جوره زمامدار می خواد به فرموده ی مولا ؟ع؟ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ [[4]](#footnote-4)1 مردم امیر می خواهند فرمانده فرمانروا می خواهند هرج و مرج ضررش بیشتر از اینه که امیر فاسق باشد باید امیر داشته باشد فرمانروا حالا یا بد یا خوب. بد هم باشد باز خوبه چون هرج و مرج فسادش بیشتر از اینه که امیری فاسق باشد.امیر لازم است پس در این قسمت ما می گیم لازمه اونها هم می گویند لازمه منتهی اختلاف در شرایطشان هست حالا شرایط اون امیر چی باید باشد با هم اختلاف داریم ما می گیم باید منصوص باشد اون امیر منصوب از جانب خدا اونها می گویند نه دیگران خود بشر انتخاب می کنند به هر حال هر دو متفقیم که جامعه امیر می خواهد زعیم می خواهد در شرایط با هم اختلاف داریم. با هم اتفاق داریم که قاضی می خواهد تو جامعه که فصل خصومات کند اونها متفقند ما می گیم اونها میگویند قاضی لازمه ما هم می گیم قاضی منتهی در شرایط اختلاف داریم شرایطی که در قاضی لازمه اختلاف با هم دیگه داریم ولی خود قاضی لازمه زعیم هم لازمه.استنباط احکام از قرآن و حدیث اونها هم این جور بله باید فقیهی داشته باشیم که پیغمبر نبود استنباط احکام کند اونها می گویند ما هم می گیم ، ما می گیم بله پیغمبر نبود امام هم که غایب بود پس فقیه لازم داریم که استنباط احکام کند خب در این سه قسمت با هم متفق هستیم سنی و شیعه هر دو می گیم که زعیم لازم است قاضی لازم است مستنبط و فقیه لازم است اما یک مطلب ما داریم اونها اصلا ندارند نه که اختلاف هست نه افتراق داریم از اونها یعنی ما معتقدیم اونها منکرند.ما میگیم باید باشد اونها می گویند لازم نیست باشد اونی که ما میگیم باید باشد امام لازمه به اون معنا یعنی انسانی که مرتبط با عالم ربوبیت باشد اونها مرتبط (14:4) به او برسد که چه جور تبیین احکام کن. همانطوری که نبی به پیغمبر باید ارتباط غیبی داشته باشد با عالم ربوبیت آدم عادی نیست قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ[[5]](#footnote-5)1 معتقدیم پیغمبر باید ارتباط غیبی داشته باشد با عالم والا در تبلیغ دین میگه همین طور باید امامی هم باشد بعد پیغمبر که ارتباط غیبی داشته باشد با عالم والا. الهامات به او بشود که تبیین کند احکام را خدشه درش وارد نشود.ما معتقدیم که بعد پیغمبر این سقف لازمه. انسان مرتبط با عالم ربوبیت لازم است که الهام غیبی به او بشود کار او استنباط نیست که فکر کند از مدارک استنباط کند نه کار او گرفتنه الهامات غیبی از جانب خداست حالا ما ممکنه نتوانیم بفهمیم یعنی چی چگونه نمی فهمیم؟ ذات خدا برای ما مجهوله ما یقین داریم خدا هست در عالم خالق عالمه ولی ذاتش مجهوله برای ما ، ما نمی دانیم حقیقت ذات او چی هست در فکر ما نمی گنجد. وحی هم همین جوره وحی هم نمی دانیم یعنی چه؟ اصلا نبوت چه حقیقتی است و وحی یعنی چه؟ چطور او ارتباط با عالم والا دارد ما نمی فهمیم مجهوله یقین داریم که خدا هست ولی ذاتش مجهول بر ما و کیفیت ارتباطش با عالم چه جوریه از او هم خب بی خبریم ما روح خودمان جان خودمان همگی داریم زندگی می کنیم من هستم اون من کیه؟ خب نمی دانیم نمیشناسیم.خود حقیقت روح که الان من هستم و حاکم درکشور در وجود من هست اون چی هست خب نمی دانم وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ۖ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا[[6]](#footnote-6)2 من نمی دانم حقیقت روحی که در وجود من هست اون چی هست اصلا چه حقیقتی دارد؟ ما نمی دانیم اون چی هست.از آثارش می فهمیم که هست چون دارم حرف میزنم نگاه می کنم پس یک چیزی هست به وسیله ی او نگاه می کنم و راه می روم و او چی هست؟نمی دانم. نحوه ی ارتباطش با اعضای وجود من چی هست؟ چه جور با بینایی مرتبطه همان روح؛ اسرافش به گوش من چه جوریه؟ به عقل من چه جوریه؟ نمی دانم.منی که از خودم بی خبرم نمی فهمم خودم چی هستم و نحوه ی اسراف من به اعضا جوارح من و قوای من چه جور می توانم خالق عالم را که به منزله ی روح عالم است او را چه طور بفهمم چه طور ارتباطش را با عالم بفهمم خب نمی دانم.می دانم هستند نمی دانم که چی هستند؟ و نحوه ی ارتباط می دانم که عالم خالق دارد و خالق چیست و ذاتش کنهش نمی فهمم.نحوه ی ارتباطش با عالم چه جوریه چه طور اسراف دارد؟خب نمی دانم.به همین کیفیت وحی هست نمی دانم یقین دارم به حکم عقل باید پیغمبری باشد انسانی باشد از خدا بگیرد وحی را به مردم برساند خودش چه حقیقتی است اون نبوت وحی چه جوریه خب نمی دانم به همین کیفیت امامت یعنی چه؟ چه حقیقتی است و چطور ارتباط دارد با عالم والا؟ من نمی دانم و چه جور ارتباط با نبوت ختمیه دارد که از طریق او می گرفت امام از طریق ختم نبوت میگیره از طریق پیغمبر خاتم میگیره و چه جور میگیره؟ من نمی دانم.امام پیش پیغمبر چه جور یاد میگیره تعلق پیدا می کند؟ مولایمان فرمود که در اون لحظات آخر عمر پیغمبر اکرم در آغوشش روزی هزار باب علم به من تعلیم کرد از هر باب هزار باب دیگر گشوده شد.خب در این چند لحظه که لحظات آخر عمر پیغمبر اکرم خب چه جور بود چی را می فهماند به امیرالمومنین چی می گفت؟ما نمی دانیم ولی درس نمی خواند که بیایند با هم حرف بزنند که. رابطه اش چه بود؟ رابطه ی نبوت ختمیه با مقام امامت رابطه اش چه جوریه چه جور فهمانده بود؟ما نمی دانیم. حقایقی هست یقین داریم به اونها را و به این کیفیت نمی دانیم ولذا میگیم ما شیعه معتقدیم همانطور که خالق عالم هست وحی هست از حقیقتی که بی خبریم امامت هم . در میان بشر از طریق مقام ختمیه پیغمبر ختمی بگیرد حقایق را از عالم والا از مجرای نبوت ختمیه بگیرد حقایق را به مردم برساند و تبیین کند.این حکم عقله باید در هر سه باشد ارتباط با عالم والا.خود الوهیت بعد نبوت وحی و امامت خب این نقطه ی افتراق ماست از اونها. عرض شد در سه مطلب متفقیم در زعامت در قضاوت در استنباط متفقیم اما در این جا از هم جدا می شویم اونها اصلا منکر هستند که لازم نیست بعد پیغمبر انسان مرتبطه با عالم والا این لازمه اونها فقط زعامت قائلند بعد پیغمبر کسی باشد امیر باشد فرمانروا باشد حالا هر کی شد اما این جور نیست امامت لازمه غیر زعامت غیر قضاوت غیر استنباط امامت لازمه و انسان مرتبطه با عالم والا این باید باشد و این مطلبی است که و قرآن هم خب اون همه آیاتی که راجع به عصمت هست خب راجع به همینه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ[[7]](#footnote-7)1 إِنَّمَا منحصر کرده میگه ولی شماست ولی عمده در دینه دین شما را نگه دارد او الله است و بعد رسول است و بعد اون کسی که حالا با اوضاع معین کرده در حال رکوعه ارائه ی زکات کرده عصمت است دیگه نشان می دهد باید اون مقام عصمت باشد این معتقده بعد پیغمبر امامی لازمه که مقام عصمت درش باشد این متاع گرانبهای دین و عامل حیاتی را به دست او بسپارند نه به افراد عادی.حالا چند جمله ای از گفتار امام رضا ؟ع؟ می خوانیم راجع به همین مطلب فرموده که اِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالَی لَمْ یَقْبِضْ نَبِیَّهُ (صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلّم) حَتَّی اَکْمَلَ لَهُ الدِّینَ[[8]](#footnote-8)1 خداوند لَمْ یَقْبِضْ نَبِیَّهُ پیغمبرش را ازمیان مردم بیرون نبرد تا این که دین را کامل کند تا کامل نکرده از میان مردم نبرد لَمْ یَقْبِضْ نَبِیَّهُ (صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلّم) حَتَّی اَکْمَلَ لَهُ الدِّینَ وَاَنْزَلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنَ قرآن برایش نازل کرد فِیهِ تَفْصِیلُ کُلِّ شَیْ ءٍ که همه ی حقایق در قرآن هست بَیَّنَ فِیهِ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَالْحُدُودَ وَالْاَحْکَامَ وَجَمِیعَ مَا یَحْتَاجُ اِلَیْهِ کَمَلًا اونچه که مورد حاجت مردم بوده در قرآن آمده که خود فرمود که ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ ما در این قرآن کوتاهی نکرده ایم هیچی فرو گذار نکرده ایم همه چی درش هست منتهی همه چی هست همه می فهمند یک بقچه ی بسته ای است باید دست کسی بیفتد که باز کند و این حقایق را بیان کند وَاَنْزَلَ فِی حَجَّةِ الْوَدَاعِ ولذا درحجة الوداع بر پیغمبر نازل کرد این آیه را که اواخر عمرش بود و گفت وَهِیَ آخِرُ عُمُرِهِ (صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلّم) «الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دِیناً نازل کرد اون روز فرمود که دین شما کامل شد وَلَمْ یَمْضِ (صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلّم) حَتَّی بَیَّنَ لِاُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِینِهِمْ نرفت از میان مردم تا این که معالم دینش را بیان کرد روشن کرد وَاَوْضَحَ لَهُمْ سَبِیلَهُمْ راه ها را برایشان واضح کرد وَاَقَامَ لَهُمْ عَلِیّاً (علیه‌السّلام) عَلَماً وَاِمَاماً اون روز علی را علم و امام قرار داد که پرچم دست او باشد اون کسی که دین را حفظ می کند این متاع گرانبها را این عامل حیات ابدی را نگه می دارد معین کرد ولذا آخرش این بود امام رضا فرمودند فَمَنْ زَعَمَ اَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ یُکْمِلْ دِینَهُ فَقَدْ رَدَّ کِتَابَ اللَّهِ اون کسی که می پندارد که خدا دین خودش را کامل نکرده قرآن را تکذیب کرده چون قرآن را تکمیل کردند قرآن میگه کامل شد دین شما ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ کسی که بگه که دین کامل نشده رد قرآن کرده وَمَنْ رَدَّ کِتَابَ اللَّهِ تَعَالَی فَهُوَ کَافِرٌ کسی که قرآن را رد کند کافره. پس اون کسی که می گوید امام نیست یعنی به اون معنا که با عالم والا مرتبط باشد فقط زعیم می خواهیم امام لازم نیست مثل مال پیغمبر باشد این آدم تکذیب قرآن کرده و تکذیب قرآن کفره. ولذا ما معتقدیم اون کسانی که قبول نکردند امامت را به اون معنا که ما معتقدیم قبول نکنند رد قرآن کردند به فرموده ی امام رضا ؟ع؟ و کافر حساب می شوند. یعنی اهل نجات نیستند کافر هم که بگیم نه این که حالا کافرند نجس باشند نه این جور نیست یعنی اهل نجات نیستند در عالم آخرت دین کامل را معتقد نشدند و اهل نجات نخواهند بود فَمَنْ زَعَمَ اَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ یُکْمِلْ دِینَهُ فَقَدْ رَدَّ کِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ رَدَّ کِتَابَ اللَّهِ تَعَالَی فَهُوَ کَافِرٌ [[9]](#footnote-9)1 این بیانی از امام رضا ؟ع؟ باز در مواضع دیگر فرمود که أَنَّ الدَّلِيلَ بَعْدَهُ وَ الْحُجَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْقَائِمَ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ بعد از پیغمبر تنها دلیل و تنها حجت برای اهل ایمان و اون کسی که قیام به امور مسلمین کند وَ النَّاطِقَ عَنِ الْقُرْآنِ اون کسی که زبان قرآن است و قرآن را بیان می کند وَ الْعَالِمَ بِأَحْكَامِهِ أَخُوهُ تنها برادر اوست وَ خَلِيفَتُهُ وَ وَصِيُّهُ وَ وَلِيُّهُ وَ الَّذِي كَانَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ(ع)أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ أَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ وَ وَارِثُ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بعد علی حسن وحسین بعد واحّدً بعد واحِدٍ الی یومٍ لِهذا یکی بعد از دیگری آمدند تا به روز من رسیده از اون روز تا به امروز.خب این هم یک جمله از امام رضا ؟ع؟ که نشان می دهد که امامت مکمل دین است اکمال می کند تکمیل می کند دین را و این عامل حیات ابدی اگر به دست غیر معصوم بیفتد از بین رفته و بشر شده حیوان چون حیات انسانی به دین است و دین هم به دست معصوم باید بیفتد وگرنه از بین رفته ولذا اون حدیث مشهور هم که شنیده ایم از امام رضا ؟ع؟ در نیشابور راجع به همین مطلبه می دانیم که مأمون وقتی که مستقر شد در سلطنت خودش خوب خیلی هم دامنه ی وسیعی بود کشور اسلامی اون روز خیلی گسترده بود بعضی مورخین این تعبیر را می کنند که زمان هارون و مأمون عصر مُشَعشَع بود قرن طلایی بود حالا تعبیراتی دارد از جهت این که گسترش کشور اسلامی خب چند کشور به هم پیوسته بود یک کشور اسلامی بود و جوری که هارون نقل شده که به ابر آسمان نگاه می کرد می گفت هر جا می خوای برو ولی از قلمرو و حکومت من خارج نخواهی شد هر جا بری بلاخره زمین تحت حکومت من است حالا یا به طور مستقیم یا غیر مستقیم خب خیلی وسیع بود.اون روز مأمون همه چی دارد بعد به فکر افتاد نگرانی دارد از چند جهت یکی این که یک پشتوانه ی علمی ندارد در دستگاه حاکم اون روز این همه مشکلات داشتند ادیان دیگر نصاری ، یهود ، مجوج و دهریون خیلی بودند حالا اشتباهاتی داشتند رجوع می کردند به مرکز حکومت خب بلد نبود مأمون مشکلات را جواب بده یک پشتوانه ی علمی نداشت با این که عالم تر از همه خلفای عباسی بود تو خلفای عباسی از اون عالم تر نیست خیلی عالم بوده مأمون.اطلاعاتش خوب بوده، در عین حال نمی توانست جواب بده به همه ی مشکلات این از این جهت احساس نقصان می کرد خب کسی حاکم اسلامی و اسلامی که می خواهد دنیا را اداره کند نتواند حل مشکل کند اون برایش نقصه از این جهت نگران بود و دیگر این که سادات علوی در گوشه و کنار مملکت او شورش می کردند قیام می کردند و پرچم مخالفت برمی افراشتند خب از این جهت گرفتاری هم داشت جنگ های داخلی پیش می آمد از طرفی هم شعیان او را قبول نداشتند بد بین بودند به او.او را غاصب می دانستند از طرف دیگر هم از خود امام رضا ترس داشت چون امام رضا در مدینه بود او در مرو بود مرکز حکومتیش.می ترسید امام اونجا ست ممکنه که اطرافش را بگیرند و خب اون هم چهره درخشانی خورشیدی است در میان مردم جلوش را می گیرند ممکنه که علیه ما قیام کنند از این چند جهت نگران بود چه کند که هم پشتوانه ی علمی داشته باشد هم سادات علوی را خاموش کند هم شیعه را نسبت به خود خوش بین کند هم از دغدغه ی خود امام راحت باشد خب با هم مشورت کردند با وزراشان تصمیم بر این شد که امام را از حجاز بیاورند به مرکز حکومتی در مرو اونجا نگه دارند اگر اون بیاد همه چی حل می شود برای این که هم پشتوانه ی علمی میاد هم حلال مشکلات می شود و هم سادات علوی خاموش می شوند می گند خودش آمده دیگه رئیسشان است امام رضا شیعه هم قبول می کنند خوشبین می شوند و امام هم در نظرشان هست دیگه راحت می شود از این جهت این بود که چاره بر این بود که امام را بیاورند از حجاز به ایران به مرو.خب فرستادند چند نفر را که امام را بیاورند امام قبول نکردند امتناع کرد از آمدن.خب طول کشید چندین بار هی تکرار شد و پی برد امام که این حساب اکراه است حساب اجبار است حساب تعارف نیست پی برد که کشته میشود اگر قبول نکند آمدن را (30:29) خب قرار نیست که همه حالا کشته بشوند که کشته بشوند هیچ نفعی به اسلام نرسد این فایده ندارد. چاره ندارد جز اینکه قبول کند آمدن از حجاز به ایران و تنها هم حرکت کردند یعنی از خانواده هم کسی را نبرد هیچ کدامشان نیامدند حتی

1. . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام  ,  جلد۴۹  ,  صفحه۱۰۰  [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره ی مبارکه ی توبه ، آیه ی 36 [↑](#footnote-ref-2)
3. 1 . سوره ی مبارکه ی انفال ، آیه ی 24 [↑](#footnote-ref-3)
4. 1 . نهج البلاغه ، خطبه 40 [↑](#footnote-ref-4)
5. 1 . سوره ی مبارکه ی کهف ، آیه ی 110 [↑](#footnote-ref-5)
6. 2 . سوره ی مبارکه ی إسراء ، آیه ی 85 [↑](#footnote-ref-6)
7. 1 . سوره ی مبارکه ی مائده ، آیه ی 55 [↑](#footnote-ref-7)
8. 1 . [شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا (علیه‌السّلام)، ج۲، ص۲۱۶-۲۱۷.](http://lib.eshia.ir/86808/1/216/%D8%A7%D9%84%D9%92%D8%B9%D9%8E%D8%A8%D9%91%D9%8E%D8%A7%D8%B3%D9%90" \o "شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا (علیه‌السّلام)، ج2، ص216-217." \t "_blank)  [↑](#footnote-ref-8)
9. 1 . شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا (علیه‌السّلام)، ج۲، ص۲۱۶-۲۱۷ [↑](#footnote-ref-9)